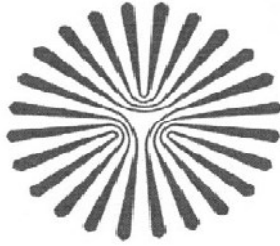


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه پیام نور

بخش علمی الهیات و علوم اسلامی

پایان نامه

برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد

رشته حقوق جزا و جرم شناسی

عنوان پایان نامه:

تجدید نظر احکام کیفری در فقه امامیه و قوانین موضوعه با

تاکید بر لایحه جدید آیین دادرسی کیفری

وحید محمودشاهی

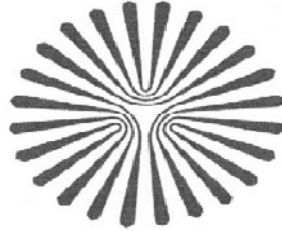
استاد راهنما:

دکتر کریم بخنوه

استاد مشاور:

خانم دکتر پروین محمدی دینانی

بهمن ۱۳۹۳



دانشگاه پیام نور
مرکز کرج
بخش علمی الهیات و علوم اسلامی

پایان نامه
برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد
رشته: حقوق جزا و جرم شناسی

عنوان پایان نامه:
تجدیدنظر احکام کیفری در فقه امامیه و قوانین موضوعه با تاکید بر لایحه
جدید آیین دادرسی کیفری

وحید محمودشاهی

استاد راهنما:

دکتر کریم بخنوه

استاد مشاور:

دکتر پروین محمدی دینانی

بهمن ۱۳۹۳

(گواهی اصالت، نشر و حقوق مادی و معنوی اثر)

اینجانب وحید محمودشاهی دانشجوی ورودی سال ۱۳۹۰ مقطع کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم شناسی گواهی می نمایم چنانچه در پایان نامه خود از فکر، ایده و نوشته دیگری بهره گرفته ام با نقل قول مستقیم یا غیر مستقیم منبع و ماخذ آن را نیز در جای مناسب ذکر کرده ام. بدیهی است مسئولیت تمامی مطالبی که نقل قول دیگران نباشد بر عهده خویش می دانم و جوابگوی آن خواهم بود.

دانشجو تأیید می نماید که مطالب مندرج در این پایان نامه (رساله) نتیجه تحقیقات خودش می باشد و در صورت استفاده از نتایج دیگران مرجع آن را ذکر نموده است.

وحید محمودشاهی

تاریخ و امضاء

اینجانب وحید محمودشاهی دانشجوی ورودی سال ۱۳۹۰ مقطع کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم شناسی گواهی می نمایم چنانچه براساس مطالب پایان نامه خود اقدام به انتشار مقاله، کتاب، و... نمایم ضمن مطلع نمودن استاد راهنما، با نظر ایشان نسبت به نشر مقاله، کتاب، و... و به صورت مشترک و با ذکر نام استاد راهنما مبادرت نمایم.

وحید محمودشاهی

تاریخ و امضاء

کلیه حقوق مادی مترتب از نتایج مطالعات، آزمایشات و نوآوری ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه متعلق به دانشگاه پیام نور می باشد.

بهمن ۱۳۹۳

تقدیم به :

ارواح طیبه شهداء و امام شهداء

با تشکر و قدردانی از:

تمام کسانی که بنده را در مسیر گردآوری این پژوهش یاری و همراهی نمودند خصوصاً
استاد محترم راهنما جناب آقای دکتر بخنوه.

چکیده:

دیرگاهی است که نظام های قضایی تجدید نظر در احکام دادگاه ها را پذیرفته و معمول داشته و لزوم اجرای حکم صادره را معلق بر انقضای مهلتی نموده اند که در طی آن هر گاه محکوم علیه اعتراض داشته باشد می تواند عنوان کند، در واقع به شرط عدم اعتراض و سر آمدن مهلت است که حکم صادر شده به مرحله اجرا گذاشته می شود. به عبارت دیگر امروزه تجدید نظر خواهی به عنوان یک حق برای متهم شناخته شده و در زمره حقوق اساسی بشر در دستگاه قضایی به شمار می رود به گونه ای که بند ۵ ماده ۱۴ میثاق بین الملل و حقوق مدنی و سیاسی در مورد آن مقرر داشته است: "هرکس مرتکب جرمی اعلام بشود حق دارد که اعلام مجرمیت و محکومیت او به وسیله یک دادگاه عالی تر، طبق قانون مورد رسیدگی واقع شود." در حال حاضر اینگونه تلقی می شود که در نظام جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر سیستم قضایی اسلام بلکه در مقام اجرای احکام و مقررات اسلام است حکم قاضی قطعی و لازم الاجرا است و مرحله دیگری برای رسیدگی مجدد و احياناً نقض حکم اولیه وجود ندارد، جز در موارد معدود و استثنائی که تجدید محاکمه و نقض حکم پیش بینی شده است، در قوانین مربوط به دادرسی هم که بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران تصویب شده بر این پایه استوار است، یعنی اصل را قطعی بودن حکم قرار داده و موارد تجدید نظر را به عنوان استثنای بر این اصل ذکر کرده اند هرچند قوانین مزبور به گونه ای است که در عمل، اکثر احکام می توانند مورد تجدید نظر قرار گیرند، بنابر این بحث قضا و شرایط قضایی اسلامی و امکان یا عدم امکان نقض حکم او در فقه امامیه چه جایگاهی دارد، بحثی ضروری و کاربردی است. از سوی دیگر با توجه به ارائه لایحه جدید آئین دادرسی کیفری در سیستم قضایی جمهوری اسلامی ایران چگونگی وضعیت تجدید نظر در احکام صادره از سوی دادگاه ها در این لایحه باید به طور دقیق بررسی شود و تغییرات اعمال شده در این لایحه نسبت به قوانین سابق مورد بحث قرار گیرد.

واژه های کلیدی (کلید واژه): تجدید نظر احکام کیفری، فقه امامیه، حاکم شرع، قاضی ماذون

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
فصل اول - کلیات تحقیق	۱
۱-۱ مقدمه	۲
۱-۲ تعریف مساله و سوالات تحقیق	۴
۱-۳ فرضیات تحقیق	۵
۱-۴ پیشینه (تاریخچه)	۵
۱-۴-۱ اقبل از انقلاب	۶
۱-۴-۲ بعد از انقلاب	۶
۱-۵ اهداف تحقیق	۱۱
فصل دوم - مفاهیم و مبانی نظری تحقیق	۱۳
۲-۱ مفاهیم و اصطلاحات	۱۴
۲-۱-۱ آیین دادرسی کیفری	۱۴
۲-۱-۲ واخواهی	۱۵
۲-۱-۳ پژوهش خواهی	۱۵
۲-۱-۴ فرجام خواهی	۱۵
۲-۱-۵ اعاده دادرسی	۱۵
۲-۱-۶ تجدید نظر احکام	۱۶
۲-۱-۷ حکم	۱۶
۲-۱-۸ نقض	۱۷
۲-۱-۹ اعتبار حکم	۱۷
فصل سوم - تجدید نظر احکام کیفری از دیدگاه فقه امامیه	۲۰
۳-۱ تجدید نظر احکام از دیدگاه فقه امامیه	۲۱
۳-۲ قاضی ماذون	۲۱
۳-۳ اجتهاد قاضی ماذون	۲۳
۳-۴ ادله لزوم اجتهاد قاضی	۲۵

- ۲۵.....۳-۴-ارویات.....
- ۲۶.....۳-۴-۱۲جماع.....
- ۲۶.....۳-۴-۱۳اصل.....
- ۲۷.....۳-۴-۴عقل.....
- ۲۷.....۳-۵قاضی غیر مجتهد(قاضی ماذون، قاضی دادگستری).....
- ۳۱.....۳-۶ ادله جواز عدم اجتهاد قاضی.....
- ۳۷.....۳-۷ جهات تجدید نظر در حکم حاکم شرع.....
- ۳۷.....۳-۷-۱تجدید نظر در حکم قاضی مجتهد.....
- ۴۱.....۳-۸مستند عدم جواز تجدید نظر در حکم حاکم.....
- ۴۲.....۳-۸-۱استناد به روایت عمر بن حنظله بر منع تجدید نظر در حکم.....
- ۴۶.....۳-۹نظرات فقها در جواز تجدید نظر در حکم.....
- ۴۶.....۳-۹-۱در آغاز کار حاکم شرع جدید.....
- ۴۹.....۳-۹-۲بر اساس ادعای محکوم علیه.....
- ۵۳.....۳-۹-۳پی بردن حاکم به فساد حکم خود.....
- ۵۶.....۳-۹-۴پی بردن قاضی دیگر به اشتباه قاضی نخستین.....
- ۵۷.....۳-۹-۵خلاف شرع بودن حکم.....
- ۵۹.....۳-۹-۶تغییر جهاد حاکم.....
- ۶۰.....۳-۹-۷کشف فسق شهود یا فقدان شرایط شرعی در آنان.....
- ۶۴.....۳-۹-۸رجوع شهود از شهادت.....
- ۶۵.....۳-۹-۹جرح شهود.....
- ۶۶.....۳-۹-۱۰اثبات دروغ بودن شهادت شهود.....
- ۶۷.....۳-۹-۱۱عدم توجه به دلیل ابرازی.....
- ۶۸.....۳-۹-۱۲عدم صلاحیت حاکم.....
- ۶۸.....۳-۹-۱۳اتباع یا بررسی مجدد احکام حاکم قبلی.....
- ۷۳.....۳-۱۰ ادله عدم جواز نقض حکم(ادله حرمت نقض حکم).....
- ۷۳.....۳-۱۰-۱کتاب.....
- ۷۴.....۳-۱۰-۲روایات.....
- ۷۵.....۳-۱۰-۳حکم عقل و بنای عقلا.....

۷۵.....	۳-۱۰-۱۴ جماع.....
۷۷.....	۳-۱۰-۱۵ اصل.....
۷۹.....	۳-۱۰-۱۶ هرج و مرج.....
۸۰.....	۳-۱۰-۱۷ ادله جواز حکم، دلالت بر جواز حکم بر جمیع تکالیف مترافعین را دارد.....
۸۱.....	۳-۱۰-۸ حکم مجتهد با عدم تقصیر در اجتهاد حکم الهی است.....
۸۱.....	۳-۱۰-۹ عدم جواز نقض رای قاضی در صورت مخالفت با فتوا.....
۸۲.....	۳-۱۰-۱۱ استدلال میرزای رشتی.....
۸۶.....	۳-۱۱ دیدگاه فقهای اهل سنت در مورد جواز تجدید نظر احکام.....
۹۱.....	فصل چهارم - تجدید نظر در حکم دادگاه از دیدگاه حقوق موضوعه ایران.....
۹۲.....	۴-۱ موضوع و موقعیت قاضی در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران.....
۹۳.....	۴-۲ نگاهی کوتاه به وضع تجدید نظر در احکام قبل از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.....
۹۴.....	۴-۳ وضع تجدید نظر پس از قانون اساسی و استقرار نظام جدید در دادگستری.....
۹۸.....	۴-۴ اعتراض بر احکام.....
۹۸.....	۴-۴-۱ طرق عادی اعتراض بر احکام.....
۱۰۵.....	۴-۴-۲ طرق فوق العاده اعتراض بر احکام.....
۱۱۰.....	۴-۴-۳ تجدید نظر خواهی.....
۱۲۳.....	۴-۵-۱ تجدید نظر خواهی در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲.....
۱۲۳.....	۴-۵-۱-۱ کلیات.....
۱۲۷.....	۴-۵-۲ کیفیت رسیدگی دادگاه تجدید نظر استان.....
۱۳۱.....	۴-۵-۳ کیفیت رسیدگی دیوان عالی کشور.....
۱۳۴.....	۴-۵-۴ اعاده دادرسی.....
۱۳۹.....	فصل پنجم - جمع بندی و نتیجه گیری.....
۱۴۰.....	نتیجه گیری.....
۱۴۴.....	فهرست منابع.....

فصل اول

کلیات تحقیق

۱-۱ مقدمه

موضوع تجدید نظر از احکام صادره از دادگاه در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران از موضوعات مهم و بحث برانگیز بوده است و اختلاف نظر در قطعی و غیر قابل تجدید نظر بودن حکم یا جواز تجدید نظر و نقض آن، بر آثار مختلفی که در مورد اصحاب دعوی و کسانی که موضوع حکم قرار گرفته اند داشته، در تشکیلات و سازماندهی سیستم و نهادهای قضایی نیز تاثیر زیادی گذاشته است. اصل قابل تجدید نظر بودن احکام، ناشی از لزوم دو درجه ای بودن رسیدگی به منظور پرهیز از اشتباهات قضایی است و معنای آن این است که اصولاً نباید به یک بار رسیدگی اکتفا کرده و حکم صادر شده در پایان این رسیدگی را اجرا نمود، بلکه این حکم برای اجرا باید در مرجعی دیگر بررسی و تأیید شود. اصل هم بر این است که مجمعی که به این حکم رسیدگی می کند باید از لحاظ سلسله مراتب نسبت به دادگاه صادر کننده حکم، در موقعیت بالاتری قرار داشته باشد تا با برخورداری از قضات با تجربه تر قادر به تشخیص اشتباهات احتمالی مرجع پایین تر باشد.

به طور کلی، تجدیدنظر خواهی دو اثر دارد: یکی اثر تعلیقی و دیگری اثر انتقالی. منظور از اثر تعلیقی این است که تجدیدنظر خواهی، مانع قطعیت و لازم الاجرا شدن حکم می گردد و تا زمان اتخاذ تصمیم در مرجع تجدید نظر، مفاد آن به اجرا در نخواهد آمد. دومین اثر تجدیدنظر، اثر انتقالی است و منظور از آن این است که تقاضای تجدیدنظر سبب انتقال رسیدگی از مرجع نخستین به مرجع تجدیدنظر که اصولاً در رتبه ای بالاتر از مرجع قبلی قرار دارد می شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مشروعیت تجدیدنظر در حکم قاضی مورد تردید قرار گرفت و قوانینی که در نخستین سال های تشکیل نظام جدید در کشورمان به تصویب رسیدند با همین تردید در جهت محدود کردن موارد تجدید نظر در حکم دادگاه، گام برداشتند. در حال حاضر، با تغییر رویکرد قانونگذار موارد تجدیدنظر نسبت به گذشته افزایش یافته و مقررات مربوط به آن در قانون آیین دادرسی کیفری پیش بینی شده است. به عبارت دیگر در نظام قضاء اسلامی تعویق در اجرای حکم صادر شده، سابقه ندارد و با عمومیت وجوب تنفیذ سازگاز نیست. باب قضاء در اسلام با عنوان

"فصل الخطاب" معنون است و با اصدار حکم از جانب مراجع ذی صلاح، تعلل و تأخیر در اجرائیش روا نیست، البته این نظر حکم اولی مسأله است، مخصوصاً در قضات معلق، مانند مجتهدین جامع الشرایط در عصر غیبت و در زمانی که حکومت اسلامی بصورت تشکیلات عادلانه در نیامده است، ولی در قضات مأذون که از جانب ولی امر موجود، به مقام قضاوت نائل می آیند هر گونه تقیید یا تعلیقی در مورد کیفیت حکم ایشان یا نحوه صدور آن امکان پذیر است. علت این عدم جواز تعلل و تأخیر در اجرای حکم، دقت و احتیاطی است که شرع مقدس اسلام در انتخاب قاضی به عمل آورده و شرایط سنگینی که در تشخیص وی لازم الرعایه دانسته و اهم آنها را اجتهاد مطلق و کمال عدالت شمرده است، بنابراین جایی برای تردید در حکم وی باقی نمی گذارد. در واقع اسلام، نظر خود را به اساس و منشأ صدور حکم معطوف داشته و بنا را بر آن نهاده است، که در حکم، از پایه و ریشه دقت می شود، نه آنکه پس از صدور حکم در خصوص آن پی جوئی های احتیاطی به عمل آید. در عین حال فقهای عظام، در مواردی چند، برای جلوگیری از هرگونه اجحاف احتمالی، نقض حکم و تجدیدنظر در آن را جایز شمرده اند.

در کنار مسأله تجدیدنظر در احکام دادگاه ها بحث موعده تجدیدنظر نیز مطرح و مورد بحث و معرکه آراء است، ظاهر قوانین مربوط به تجدیدنظر، حکایت از آن می کند که برای درخواست تجدیدنظر موعده معینی وجود ندارد و در مواردی که درخواست تجدید نظر و نقض حکم مجاز است، این درخواست از ناحیه ذینفع محدود به زمان و موعده مشخص نیست و او در هر زمان می تواند درخواست رسیدگی مجدد بنماید. به هر حال چون مبنا و اساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، بخصوص در زمینه مسائل قضایی، شرع اسلام و به ویژه موازین فقه امامیه است و در این خصوص با این برداشت و تصور که از لحاظ فقهی، اصل، عدم جواز نقض حکم حاکم است و تجدیدنظر جنبه استثنائی دارد تنظیم شده است، لذا ضرورت دارد، ابتدا مسأله تجدیدنظر در احکام را از لحاظ فقهی بررسی و تحلیل کنیم و سپس به بررسی آن در قوانین جاری و سیری که در این چند سال در بعد قانونی و تصمیمات قضایی داشته است بپردازیم. به همین دلیل در این نوشتار تلاش شده است تا اولاً تفاوت حاکم شرع مصطلح در فقه با قضات دادگستری روشن گردد، ثانیاً موضوع

تجدیدنظر و نقض حکم در فقه امامیه مورد بررسی و تحقیق واقع شود و اصول روشن و مبرهن شرع مقدس اسلام در مورد این تأسیس استخراج گردد.

۱-۲ تعریف مساله و سوالات تحقیق

از آنجا که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، برداشت های متفاوتی در مورد تجدیدنظر در آراء مطرح شد و تصور این بود که اولاً قضات دادگستری همان حاکمان شرع می باشند و آنچه در مورد تجدیدنظر آراء حاکم شرع در فقه آمده است شامل قضات دادگستری نیز می شود و ثانیاً تجدیدنظر آراء در فقه مجاز نیست، لذا بررسی و نقد این دو نظر و این موضوع که احکام کیفری چه موقع لازم الاجرا می شوند خصوصاً از این رو که در کشور ما در این باره قوانین ضد و نقیض فراوانی تصویب شده، از اهمیت خاصی برخوردار است از سوی دیگر حقوق دفاعی متهم و منافع جامعه و زیان دیده از جرم، باید مورد توجه واقع گردد و امکان رسیدگی مجدد نسبت به حکم بدوی بر اثر شکایت هر یک از اصحاب دعوا فراهم باشد همچنین حکم کیفری باید در زمان معقول نهایی شده، قابل اجرا باشد به عبارت دیگر اعتبار امر مختوم کیفری را پیدا کند چه در غیر این صورت دیگر اجرای حکم، خاصیت چندانی نخواهد داشت.

۱. آیا حکم حاکم شرع قابل شکایت و تجدید نظر می باشد؟
۲. آیا قوانین موضوعه در خصوص موضوع، با فقه منطبق می باشد؟

۱-۳ فرضیات تحقیق

۱. علیرغم برداشت نادرست در قوانین مصوب، بابررسی در فقه امامیه موارد متعدد تجدیدنظرخواهی نسبت به حکم حاکم شرع (مجتهد جامع الشرایط) پیش بینی شده است.
۲. در موارد متعددی تجدیدنظر نسبت به قوانین جاری و تطبیق آن با فقه، به علت عدم تطابق لازم و ضروری است.

۱-۴-۱ پیشینه (تاریخچه)

علی الاصول قضاوت حاکم شرع و قاضی دعوا، موجب فصل خصومت و رفع اختلاف و نافذ است و محکوم علیه نباید از حکم قاضی سر باز زند و در تصدی منصب قضاء نیز که شرایط خاصی برای قاضی بیان شده و در مواردی او را اعلم و مجتهد جامع الشرایط دانسته اند، تأکید شده است که منصب قضاوت را کسی می تواند بر عهده بگیرد که حکمش قاطع و لازم الاتباع بوده و غیر قابل عدول باشد و این شخص باید مجتهدی باشد که خود مستقلاً بتواند فتوا دهد و دانستن و نقل علمای دیگر برای تصدی منصب قضاء کافی نیست و به عقیده عموم فقهاء وقتی دعوا نزد قاضی مجتهد و واجد صفت قاضی مطرح شد و او پس از رسیدگی، حکم صادر کرد، محکوم علیه حق درخواست تجدید رسیدگی نزد حاکم دیگری را ندارد، حضرت امام خمینی (قدس سره) در تحریر الوسيله جلد دوم می فرماید: " لو رفع متداعیین اختصاصهما الی فقیه جامع الشرایط فنظر فی الواقعه و حکم علی موازین لا يجوز لهما الی حاکم آخر."

۱-۴-۱ قبل از انقلاب

بدیهی است آنچه در فقه بعنوان منع تجدید نظر از حکم قاضی دعوی بیان گردیده، در مورد قاضی جامع الشرایط است، لیکن در سیستم قضایی با وجود قاضی غیر مجتهد باید گفت که حتی فقها نیز تجدیدنظر و حتی نقض حکم قاضی غیر مجتهد مأذون را بی اشکال دانسته اند، اما در سیستم حقوقی ایران با توجه به قوانین موضوعه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اصل بر غیر قطعی بودن احکام دادگاه ها در مرحله اول و قطعیت آن پس از رسیدگی تجدیدنظر بود که تحت دو عنوان رسیدگی تجدیدنظر از طریق فوق العاده، با عنوان مرحله فرجامی مورد بحث قرار می گرفت به عبارت دیگر باصراحت ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸، رسیدگی به هر دعوائی دو درجه، یعنی مرحله نخستین و مرحله پژوهش بود مگر این که قانون استثنائی بر این اصل برقرار نموده باشد و همچنین به موجب مواد مختلف قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹ رمضان ۱۳۳۰ هجری قمری احکام صادره از

دادگاه های صلح، جنحه و جنایی قابل استیناف و تمیز است مگر اینکه قانوناً به طریق دیگری قطعیت یافته و یا تجدیدنظر از آن که با نام استیناف و تمیز شناخته شده بود منع شده باشد، همچنین قوانین دیگری که برای اصلاح قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری به تصویب رسیده و یا قوانین خاص دیگری همچون قانون مالیاتی یا جنگلبانی و غیره که در آنها مراجع خاص قضایی و یا مراجع رسیدگی غیر قضایی مانند کمیسیون های مالیاتی برای رسیدگی به اختلافات پیش بینی شده بود، تماماً این حالت رسیدگی دو مرحله ای و قابل رسیدگی تجدیدنظر را که در واقع بنیان گرفته از حقوق بلژیک و فرانسه در حقوق ایران بود، پذیرفته بودند.

۱-۴-۲ بعد از انقلاب

در سیستم حقوقی و قضایی جمهوری اسلامی ایران باید موضوع تجدید نظر را از دو دیدگاه مورد بررسی قرار دهیم:

۱. در دیدگاه اول باید سیستم قانون گذاری حکومت اسلامی در پذیرش یا عدم پذیرش تجدیدنظر و بالاخره وضعیت فعلی و نهایی قانون گذاری را در خصوص تجدیدنظر بررسی نماییم.

۲. در دیدگاه دوم به طرز تفکر و نحوه اعمال و روش قضات در خصوص تجدیدنظر و سیر تحول رویه قضایی توجه نماییم.

در تاریخ ۶ / ۶ / ۱۳۶۱ کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی، اولین دوره مجلس شورای اسلامی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری را به تصویب رسانید که این قانون به تصویب شورای نگهبان نیز رسید و در ماده ۲۸۴ و مکرر اصلاحی این قانون به خوبی موارد قابل نقض و تجدیدنظر حکم قاضی کیفری مبین می گردد. چه به موجب ماده ۲۸۴ اصلاحی قانون آیین دادرسی کیفری حکم دادگاه بدوی تنها در سه مورد قابل نقض و تجدیدنظر است و در سایر موارد قطعی است و به موجب ماده ۲۸۴ مکرر اصلاحی پس از نقض حکم دادگاه بدوی تجدیدنظر در همان دادگاه یا دادگاه دیگری به شرط صالح بودن انجام خواهد شد. این روال رسیدگی به استناد قوانین مختلف در دادگاه های حقوقی و کیفری ادامه داشت تا تاریخ

سوم آذر ماه سال ۱۳۶۴ که قانون تشکیل دادگاه های حقوقی ۱ و ۲ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و باز هم در این قانون مقنن در ماده ۱۲ همین عبارات و اصطلاحات به کار برده شده در ماده ۲۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص تجدیدنظر را به کار برد. با این تعدد و تناقضات قوانین متعدد و نبودن روال صحیح قانونی در خصوص تجدیدنظر که در روش قوه قضائیه نیز اختلاف و تهافت در رسیدگی را سبب می گردید، مقنن ناگزیر گردید با تصویب یک قانون واحد به نام، قانون تعیین موارد تجدیدنظر دادگاه ها و نحوه رسیدگی آن ها، در جلسه علنی روز پنجشنبه ۱۴ / ۷ / ۱۳۶۷ مجلس شورای اسلامی، به وجود قوانین متعدد و مختلف و بخشنامه ها و دستورالعمل های مختلف خاتمه داد و با این قانون وحدت رسیدگی تجدید نظر را ایجاد نمود، در این قانون در مواد ۱ تا ۵ مرجع تجدید نظر احکام دادگاه های حقوقی و کیفری و نظامی ۱ و ۲ و مدنی خاص و دادگاه های انقلاب، مشخص گردید و ماده ۶ آن به محکوم علیه و وکیل یا قائم مقام قانونی وی حق می دهد که با ادله و مدارک قابل استناد، تقاضای تجدیدنظر نماید.

در این سیر تحول در تاریخ ۳۱ / ۳ / ۱۳۶۸ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، به طور آزمایشی برای مدت ۵ سال، قانون تشکیل دادگاه های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور را مطرح کرد و آن را به تصویب رسانید که ضمن تأیید قانون قبلی در خصوص تجدیدنظر دو ماده ۳۴ و ۳۵ آن، مسائل جدیدی را در پیش روی دادگاه ها قرار داد چه در ماده ۳۴ آن شاکی یا مدعی خصوصی نیز نسبت به حکم برائت متهم حق تجدیدنظر داشت و ماده ۳۵ نیز که یک حالت خاص و اختیاری برای ریاست دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور بود، مرحله جدیدی برای تجدیدنظر ایجاد کرد.

در ۳۱ خرداد ۱۳۶۸ یعنی کمتر از ۹ ماه از زمان تصویب قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه ها و نحوه رسیدگی آن ها، قانون دیگری با عنوان " قانون تشکیل دادگاه های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور " که مبحث سوم آن به تجدیدنظر اختصاص داشت. با تصویب ماده ۳۴ قانون یاد شده، دادستان و شاکی می توانستند توأمأ نسبت به حکم برائت متهم، تجدیدنظر خواهی کنند و ذکری از مهلت تجدیدنظر خواهی اصحاب دعوا نشده بود . بنابراین می توان گفت که در زمان

حاکمیت این دو قانون، تصور نهایی شدن آراء کیفری محال بود و اشخاص ذی نفع می توانستند به کرات، نسبت به آرای کیفری، اقدام به تجدیدنظر خواهی کنند.

قانون گذار در ۱۷ مرداد ماه ۱۳۷۲ قانون مستقل دیگری را با عنوان " قانون تجدیدنظر آراء دادگاه ها " به تصویب رساند و دو قانون سابق (قوانین مصوب سال های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸) منسوخ گشت. مهمترین ابتکار این قانون پیش بینی مهلت های معین برای ارائه درخواست تجدیدنظر بود. به استناد ماده ۱۲، مهلت درخواست تجدیدنظر برای اشخاص سکنه ایران ۲۰ روز و برای کسانی که خارج از کشور باشند، ۲ ماه از تاریخ رأی بود. برای جلوگیری از تراکم دادگاه ها کلیه احکام، قابل تجدیدنظر نبودند. به موجب بند ۲ ماده ۹، فقط احکام اعدام، حدود، قصاص نفس و اطراف، دیه بیش از خمس دیه کامل، ضبط و مصادره اموال و نیز مواردی که حداکثر مجازات قانونی جرم، بیش از ۶ ماه حبس یا شلاق یا بیش از یک میلیون ریال جزای نقدی باشد، قابل تجدیدنظر بوده، سایر احکام قطعی تلقی شده و برای محکوم علیه حق تقاضای تجدیدنظر منظور نشده بود.

با اینهمه، قانون گذار در ماده ۸ قانون، کلیه آراء دادگاه ها را، در مواردی که قاضی صادر کننده دادنامه، متوجه اشتباه رأی خود شود و یا قاضی دیگری پی به اشتباه او ببرد و یا جایی که ثابت شود قاضی صادر کننده رأی، صلاحیت انشاء حکم را نداشته، قابل تجدیدنظر دانسته بود. بدین ترتیب موارد سه گانه تجدیدنظر که همان موارد مندرج در ماده ۲۸۴ سابق است مربوط به آراء مهم دادگاه ها به شرح فوق نبوده و در کلیه آراء قابل اعمال بود.

سرانجام به تاریخ ۳۱ / ۶ / ۱۳۷۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری به تصویب رسید که باب سوم آن با عنوان تجدیدنظر احکام، آغاز شده است. در این قانون نیز راه های متعدد تجدیدنظر خواهی پیش بینی شده است و به مقامات بیشتری حق تجدیدنظر خواهی از آراء کیفری اعطا شده است.

قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب که بیش از ۵ سال در محافل حقوقی و قضائی کشور موضوع بحث بود، با هدف اسلامی کردن قوانین دادرسی و مراجعه مستقیم به قاضی و تقلیل مدت رسیدگی در ۱۵ / ۴ / ۱۳۷۳ به تصویب رسید که این قانون، متشکل از دو قسمت بود، مواد ۱ تا ۱۵

ناظر به سازمان قضائی و تغییرات اساسی در اصول تشکیلات دادگستری است؛ و مواد ۱۶ تا ۳۸ آن به ویژه به موارد تجدیدنظر آراء دادگاه ها و نحوه رسیدگی آن ها اختصاص داشت که در حقیقت همان قانون تجدیدنظر آراء دادگاه ها (مصوب ۱۷ / ۵ / ۱۳۷۲) بود که تغییراتی در آن به وجود آمد. مهمترین ابتکار در این قانون احیای دادگاه های استان به منظور تجدیدنظر در احکام دادگاه های عمومی است. تجدیدنظر در احکام اعدام، رجم، قطع عضو، قصاص نفس و اطراف، مصادره و ضبط اموال و حبس بیش از ۱۰ سال در صلاحیت دیوان عالی کشور است که پس از نقض، طبق مقررات ماده ۲۳ عمل می کند؛ اما درباره سایر احکام، طبق بند ۲ ماده ۲۲، تجدیدنظر در صلاحیت دادگاه های استان قرار گرفته است.

همانند قانون تجدیدنظر آراء دادگاه ها (مصوب ۱۷ / ۵ / ۱۳۷۲) فقط ۵ گروه از جرایم (اعدام، رجم و ...) قابل تجدیدنظر شناخته شده و احکام مربوط به سایر جرایم در همان مرحله بدوی، قطعی و غیر قابل تجدیدنظر تلقی شده اند.

در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب که در تاریخ ۲۸ / ۷ / ۱۳۸۱ تصویب شد، مجدداً نظام مختلط دادسرا - دادگاه مورد اقبال مقنن قرار گرفت که از جمله ابداعات این قانون ایجاد شعبی با صلاحیت های جدید به نام شعب تشخیص در دیوان عالی کشور است. تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاحی، کلیه آراء قطعی اعم از اینکه در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی، قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد را ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی قابل تجدیدنظر خواهی در شعب تشخیص (مرکب از ۵ نفر) تلقی کرده است. صرف نظر از این امر که از لحاظ اصول دادرسی، چگونگی رأی قطعی می تواند قابل تجدیدنظر باشد، امکان شکایت از همه احکام، که به نظر محکوم علیه یا دادستان، مربوط به اختلاف بین قانون و شرع باشد معضلاتی برای دستگاه قضایی بویژه در ارتباط با زمان اجرای احکام قطعی مورد شکایت در شعب تشخیص به وجود آورده است.

۱-۵ اهداف تحقیق

با توجه به شرایط حاکم بر نحوه تدوین قوانین شکلی کیفری، تدوین سیاست کلی حاکم بر نظام قضایی کشور در امر دادرسی کیفری خصوصا در مورد راههای شکایت نسبت به آراء کیفری، به نحوی که با اصول و اهداف حقوق جزا و مقررات بین المللی هماهنگ باشد و مخالفتی با شرع مقدس نداشته باشد لازم و ضروری به نظر می‌رسد لذا اهداف ذیل مد نظر نویسنده است:

(۱) بهره گیری قوه مقننه از نتایج تحقیق در راستای اصلاح قوانین موجود دادرسی کیفری

(۲) بهره گیری نظام قضایی از نتایج تحقیق

(۳) بهره گیری محققین و مجامع حقوقی و حوزوی از نتایج تحقیق